

علم بومی نداریم

اشاره:

تحصیل در آمریکا و تجربه سال‌ها حضور در مراکز مهم سیاسی جمهوری اسلامی و تدریس علوم سیاسی، دکتر منوچهر محمدی را به فردی آشنا به تنگناهای موجود در این حوزه تبدیل کرده است. در طول مصاحبه از دغدغه‌هایش می‌گوید: از کم‌کاری‌ها گله می‌کنم و از نظریه پردازی‌هایش سخن می‌راند. فرصت‌ها برای مصاحبه محدود بود. استاد یک روز فقط ۱۵ دقیقه می‌آمدند و ما نتوانستیم بیش از یک ساعت در محضرشان باشیم. حرف‌های بسیار، ناگفته ماند.



مصاحبه نشریه فرهنگ پویا با دکتر محمدی

تهیه و تنظیم: محمدرضا فلاح تفتی

وقتی که اسلام تفکیکی بین حوزه سیاست و دین قائل نباشد، در نتیجه حوزه سیاست بسیار وسیع‌تر از حوزه مسائل مادی گرایانه روز است.

سیاست در اسلام با سیاستی که در غرب ارائه داده می‌شود، خیلی فرق دارد و حوزه مطالعاتی، اهداف و برنامه‌هایشان با یکدیگر متفاوت است.

فرهنگ پویا: اسلامی کردن علوم به طور عام و به شکل خاص علوم انسانی و علوم سیاسی؛ از موضوعاتی است که در این سال‌ها و روزها بسیار تکرار شده است، اما با توجه به حجم کار و نتیجه‌ای که مورد انتظار است، احساس می‌شود که جای کار بسیار دارد. برداشت شما از علوم سیاسی اسلامی چیست؟ آیا این ترکیب را دقیق و معنادار می‌دانید؟

دکتر محمدی: ابتدا ببینید وضعیت موجود علوم سیاسی که در حقیقت از غرب به ما به ارث رسیده، چیست؟ آیا این کافی نیست؟ واقعیت این است که ریشه این برمی‌گردد به دوره رنسانس که مسئله جدایی دین از سیاست مطرح شد و غرب قوانین و پایه‌های سیاست را بر سکولاریزم و مادی‌گرایی قرار داد؛ به این معنا که در واقع وقتی دین از سیاست جدا می‌شود، منافع و اهداف سیاسی در درون ماتریالیزم و سکولاریزم تعریف می‌شود و ما نقش عوامل دیگر مانند معنویات، آخرت، خداوند و همه این‌ها را در درون این حوزه علمی نادیده می‌گیریم و به قول نیچه در این حوزه خدا مرده است؛ بنابراین ما باید بدانیم که الان با چیزی مواجه هستیم که مخلوده و حوزه مطالعاتی آن و برخوردش با مسائل، محسوس و ملموس است.

از طرفی اهدافی که الان برای علوم سیاسی تعریف شده، در همین حوزه سکولاریزم و مادی‌گرایی است. تعریفی که برای علم سیاست هم بیان می‌شود، باز در همین حوزه است. وقتی که می‌گویند علم سیاست یعنی علم حکومت؛ علم دولت و علم قدرت. منظور از قدرت، مادی است؛ منظور از دولت، دولتی است که مأموریت اداره جامعه مادی گرایانه امروز را دارد و حکومت هم به همین صورت. در حالی که در جهان اسلام و به طور کلی در جوامع فکری و ایدئولوژیک اسلامی، چنین تفکیکی وجود ندارد. مسیحیت تحریف شده می‌گوید مال خدا به خدا تعلق دارد و مال امپراتور و قیصر، به او و به حکومت تعلق دارد. این تفکیک در دوران قرون وسطی اتفاق افتاد. کار کلیسا رسمیت بخشیدن به حکومت‌های مادی گرایانه بود و عموماً هم دخالت نمی‌کردند؛ یعنی یک سهم عادی می‌گرفتند و مشروعیت دولت‌ها را تأیید می‌کردند و همواره معتقد بودند که دو شمشیر وجود دارد و دو مأموریت و رسالت هم وجود دارد. اسلام از آغاز به چنین تفکیکی اصلاً قائل نبود. به قول مرحوم مدرس، «سیاست ما عین دیانت ماست و دیانت ما عین سیاست ماست» و وقتی که اسلام تفکیکی بین حوزه سیاست و دین قائل نباشد، در نتیجه حوزه سیاست بسیار وسیع‌تر از حوزه مسائل مادی گرایانه روز است. قدرت دیگر هدف نیست، بلکه قدرت وسیله‌ای می‌شود برای رسیدن به اهداف متعالی که در اسلام تعیین شده است. تنها وظیفه سیاست رتق و فتق امور نیست، بلکه به انسان‌ها کمک می‌کند تا بتوانند برای دنیای متعالی بعدی هم، خودشان را آماده بکنند. با این تعریف متوجه می‌شویم که سیاست در اسلام با سیاستی که در غرب ارائه داده می‌شود، خیلی فرق دارد و حوزه مطالعاتی، اهداف و برنامه‌هایشان با یکدیگر متفاوت است.

انقلاب اسلامی - در حقیقت برخلاف آنچه که پیش‌بینی می‌شد و غربی‌ها نمی‌توانستند آن را تحلیل بکنند - آمد و یک تحول عظیم به وجود آورد. انقلاب نه تنها در حوزه تغییر و تحول سیاسی در ایران؛ بلکه نظام اسلامی و بازگشت به دین را مطرح کرد و نشان داد که برخلاف آنچه هگل گفته که دین متعلق به دوران تاریخی بوده و زمانش گذشته است و امروز دوران علم‌گرایی و پوزیتیویسم است، به اثبات رساند که دین همچنان زنده است و دین می‌تواند کار سیاسی بکند. انقلاب اسلامی آمد و تحول ایجاد کرد. متاسفانه اندیشمندان سیاسی ما به ویژه در دانشگاه و حتی می‌توانیم بگوییم تا حدودی در حوزه‌ها، از سیاست آن چیزی را می‌فهمند که آموزش دیده‌اند. علمای حوزوی که سالیان دراز اصلاً فارغ بودند از این که به مسائل سیاسی در حوزه‌ها بپردازند؛ زیرا که مقوله روز آن‌ها نبود. در دانشگاه‌ها هم اگر مطالعاتی بود، این مطالعات بر مبنای علوم سیاسی بود که زیربنایش سکولاریستی و مادی‌گرایانه بود. ساختار حاکم بر جامعه جهانی یک ساختار سکولاریستی بود. بر اساس این ساختار، هر چیزی در عالم سیاست تعریف می‌شد. انقلاب اسلامی آمد و نشان داد که این ساختارها، نظریات، تئوری‌ها، فرضیات، طبقه‌بندی‌ها و این اهدافی که سیاست در جامعه خودش و در جامعه جهانی تعریف کرده است، جوابگو نیست و لذا ضرورت ایجاد می‌کند که متحول بشود.

یکی از عوامل عمده‌ای که در طول این ۳۱ سال پیروزی انقلاب و حتی دوران خود انقلاب، تمام تحلیل‌های پیش‌بینی‌های غربی‌ها را جعبه‌به‌انقلاب اسلامی و جنبش‌های متأثر از آن غلط از آب درآمده، به‌خاطر این است که نگاه چهارچوب فکری و تحلیلیشان سکولاریستی است. جز این چیزی نمی‌فهمند. در ایران هم علی‌رغم این که ما هم انقلاب فرهنگی داشتیم و علی‌رغم تجربه‌ای که در طول این ۳۱ سال به دست آوردیم و باطل بسیاری از نظریه‌های علوم سیاسی را به اثبات رساندیم، ولی تحولی در خود علم سیاست و آموزه‌های ما ایجاد نشد؛ زیرا که نه حوزه‌به‌این مسئله پرداخت و نه دانشگاه‌ها فصل جدیدی باز بکنند و بر اساس آن علوم سیاسی را بازنگری نمایند. شملی‌دانید که اصولاً تئوری‌ها چهارچوب‌ها بر اساس تجربه انسانی به وجود می‌آید و این تجربیات ۳۰ ساله به نظر من دیگر کفایت می‌کند که ما بنشینیم و تئوریزه کنیم و بر اساس آن تئوری، فصل جدیدی را در علم سیاست باز کنیم. ما برای این کار ابتدا باید چهارچوب فکری مان را تغییر بدهیم؛ به مبنای اندیشه اسلامی برگردیم؛ به قرآن و احکام اسلام برگردیم و اگر چنین کاری را انجام بدهیم، آن موقع علوم سیاسی اسلامی معنا و مفهوم پیدا می‌کند و آن هم نه آن که فقط کاربردش در جامعه ما باشد، بلکه می‌تواند کاربرد جهانی داشته باشد و به دنیا عرضه بکند که مبنای سکولاریستی جوابگو نیست و باید از مبنای اندیشه‌های الهی و اسلامی استفاده کرد.

فرهنگ پویا: بخشی از تحصیلات شما در خارج از کشور بوده، آن هم قبل از انقلاب. نگاهی که امروز به این مسئله دارید نسبت به ۱۰ سال پیش، همین‌طور ۲۰ سال پیش، در آستانه



اهدافی که الان برای علوم سیاسی تعریف شده، در همین حوزه سکولاریزم و مادی‌گرایی است. تعریفی که برای علم سیاست هم بیان می‌شود، باز در همین حوزه است.

انقلاب و قبل از انقلاب به چه میزان تغییر کرده است؟

دکتر محمدی: به جرئت می‌توانم بگویم که حتی زمانی که من در آمریکا تحصیل می‌کردم، نگاه‌های سکولاریستی را نقد می‌کردم. به یاد دارم کلاسی داشتیم به نام «تئوری‌های توسعه» که اساتید ما تئوری‌های مختلفی را اعم از مارکسیستی، لیبرالیستی و ناسیونالیستی مطرح می‌کردند. من به عنوان یک بچه مسلمان، از دیدگاه خودم هیچ‌کدام از آن‌ها را جوابگو نمی‌دیدم و بنابراین سعی می‌کردم که براساس دیدگاه‌هایی که از بچگی با آن رشد کردم، تربیت شدم و بزرگ شدم؛ در کارهای سیاست فعالیت کنم و به طور کلی از همان زمان معتقد بودم که این فاصله وجود دارد و تا زمانی که ما در پیچه نگاهمان را تغییر ندهیم و نگاه جدید نداشته باشیم، مسلماً جز پیروی و تقلید از آن‌ها کاری نمی‌توانیم بکنیم. همین امر منجر به این شد که وقتی انقلاب در ایران شکل گرفت و به پیروزی رسید، بنده که در مطالعات تئوریک انقلاب‌ها تقریباً می‌توانم بگویم غرق بودم و داشتم امتحان جامع می‌دادم، دیدم این انقلاب با هیچ‌یک از آن چارچوب‌های تئوریک جوابگو نیست و بنابراین از همان زمان تصمیم گرفتم که با نگرش و چارچوب جدید و براساس تجربه‌ای که به دست آوردم، مسائل ایران و جهان را تئوریزه کنم. بنابراین قبل از انقلاب و بعدش نگاهم فرق نکرده است، منتها هر چه تجربیات بیشتر می‌شود، ذهن من برای تئوریزه کردن عناصری که از غرب به ما ارث رسیده بود، بازتر می‌شود.

فرهنگ پویا: این نگاه چگونه در آثار شما منعکس شد؟

دکتر محمدی: من در کتاب «تحلیل انقلاب اسلامی» چارچوب تئوریکی را ارائه دادم که با وجود گذشت ۲۵ سال از آن زمان، هنوز آن چارچوب قابلیت اجرا دارد و حتی در کاربرد آن برای مقایسه انقلاب‌ها هم به کار می‌رود. بعد از آن هم مسائل سیاست خارجی و مسائل قدرت و مسائل روابط بین‌الملل نظام‌های بین‌المللی با توسعه و رشدی که تحولات بین‌المللی و تحولات جهانی و داخلی و ملی که در آن‌ها به وجود آورد، ذهن را بیشتر مشغول می‌کرد که می‌شود ما فصل و در پیچه جدیدی را به روی دنیا باز کنیم و بتوانیم تئوریزه نماییم. دو کار اخیر می‌توانم بگویم یکی مسئله ارائه نظام بین‌المللی است که در تقابل با برخورد تمدن‌های آقای ساموئل هانتینگتون است و در آنجا چارچوب برخورد با سلطه و شکل‌گیری دو اردوگاه را ارائه دادم که مورد استقبال هم قرار گرفته است. دیگر این که از قدرت، تعریف جدیدی ارائه کردم و منابع قدرت را در جمهوری اسلامی بیان کردم که منابع قدرت، بمب اتم و سخت افزار نیست؛ بلکه نرم افزار است. در حقیقت گذشت زمان تجربیات جدیدی ایجاد کرد که هیچ‌کدام مبطل نظریاتی که بنده در این مدت دادم نه تنها نبوده است، بلکه بر تثبیت و اعتبار آن‌ها افزوده است.

در این مدت توانسته‌ام در موارد دیگری هم اقدام به تئوری‌پردازی بکنم. تئوری از خلأ به وجود نمی‌آید. تئوری از همین تجربیات انسانی و تقسیم‌بندی‌های جدیدی که شده و حتی می‌توانیم بگویم



متاسفانه اندیشمندان سیاسی ما به ویژه در دانشگاه و حتی می‌توانیم بگوییم تا حدودی در حوزه‌ها، از سیاست آن چیزی را می‌فهمند که آموزش دیده‌اند.

یکی از عوامل عمده‌ای که در طول این ۳۱ سال پیروزی انقلاب و حتی دوران خود انقلاب، تمام تحلیل‌ها و پیش‌بینی‌های غربی‌ها راجع به انقلاب اسلامی و جنبش‌های متأثر از آن غلط از آب درآمده، به خاطر این است که نگاه و چارچوب فکری و تحلیلیشان، سکولاریستی است.

ابتدا باید چارچوب فکری‌مان را تغییر بدهیم؛ به مبانی اندیشه اسلامی برگردیم؛ به قرآن و احکام اسلام برگردیم و اگر چنین کاری را انجام بدهیم، آن موقع علوم سیاسی اسلامی معنا و مفهوم پیدا می‌کند.

وقتی انقلاب در ایران شکل گرفت و به پیروزی رسید، دیدم این انقلاب با هیچ‌یک از آن چارچوب‌های تئوریک جوابگو نیست و بنابراین از همان زمان تصمیم گرفتم که با نگرش و چارچوب جدید مسائل ایران و جهان را تئوریزه کنم.

من در کتاب «تحلیل انقلاب اسلامی» چارچوب تئوریکي را ارائه دادم که با وجود گذشت ۲۵ سال از آن زمان، هنوز آن چارچوب قابلیت اجرا دارد.

گذشت زمان تجربیات جدیدی ایجاد کرد که هیچ کدام مبطل نظریاتی که بنده در این مدت دادم نه تنها نبوده است، بلکه بر تثبیت و اعتبار آن‌ها افزوده است.

مکتب ما، مکتب واقع‌گرای آرمان‌خواه است؛ یعنی ما نه واقعیت‌ها را نادیده می‌گیریم، نه آرمان‌ها را.

در این دنیای جدید اگر یک فکر جوالی وجود داشته باشد، می‌تواند در تقابل با همه نظریات و تئوری‌ها موفق بشود و نظریات جدیدی را به دنیای علم و به خصوص به دنیای علوم سیاسی عرضه بکند.

ابتدا باید مبانی را بشناسیم. اگر مبانی را درست شناختیم و بر اساس مبانی اسلامی حرکت کردیم، آن موقع ما می‌توانیم در همه عالم سیاست خیلی خوب حرکت کنیم.



مکتب‌های جدیدی که می‌تواند به وجود بیاید شکل می‌گیرد. مثلاً فرض کنید در مقابل مکتب‌های رئالیستی و ایده‌الیستی که در غرب مطرح است، خیلی‌ها نتوانستند در وضعیت فعلی برای خود ما مکتبی ایجاد بکنند و مشخص کنند که آیا این مکتب بر اساس لائیزم و ایده‌الیزم است یا پراگماتیسم؟ من مطرح کردم که مکتب ما، مکتب واقع‌گرای آرمان‌خواه است؛ یعنی ما نه واقعیت‌ها را نادیده می‌گیریم، نه آرمان‌ها را. معتقدیم آرمان‌ها در طول زمان می‌توانند تحقق پیدا بکنند و چراغ راه ما باشند، ولی در این حال این طور نیست که بدون توجه به واقعیت‌ها هم بخواهیم به سمت آرمان‌ها برویم.

این‌ها کارهایی است که دانشجویان علوم سیاسی باید انجام بدهند و به ویژه این مؤسسه که مطالعاتش هم مطالعات حوزوی است، می‌طلبد در این مورد نقش جدی و اساسی را در تئوری‌پردازی ایفا کند و دنیای جدیدی را باز بکند. در این دنیای جدید اگر یک فکر جوالی وجود داشته باشد، می‌تواند در تقابل با همه نظریات و تئوری‌ها موفق بشود و نظریات جدیدی را به دنیای علم و به خصوص به دنیای علوم سیاسی عرضه بکند. ابتدا باید مبانی را بشناسیم. اگر مبانی را درست شناختیم و بر اساس مبانی اسلامی حرکت کردیم، آن موقع ما می‌توانیم در همه عالم سیاست خیلی خوب حرکت کنیم.

فرهنگ پویا: اوایل انقلاب برداشت این بود که ما ۲۰ سال فرصت نیاز داریم تا علوم انسانی را ساماندهی کنیم. الان ۳۰ سال گذشته است. شما چه شاخصه‌هایی برای علوم سیاسی اسلامی بر می‌شمارید؟

دکتر محمدی: در درجه اول، مبانی علوم سیاسی در غرب با مبانی علوم سیاسی ما کاملاً متفاوت و بعضاً متضاد است و برمی‌گردد به خود تعبیر علم سیاست. ما علم سیاست را از دیدگاه اسلام چه تعریفی می‌کنیم؟ هر تعریفی تاکنون ارائه شده، غرب گفته است. ما باید به قرآن، احادیث و روایات و گفته‌ها مراجعه بکنیم. آیا واقعاً در جهان اسلام و مکتب اسلام علم سیاست را به همان شیوه غربی تعریف می‌کنیم؟ مسلماً این نیست. ما با آن‌چه که در نوشته‌ها و احادیث و فرمایشات حضرت امام مطرح است، باید تعریف جدیدی از علم سیاست ارائه بدهیم. وقتی که شما آمدید تعریف را تغییر دادید، دیگر خود قدرت و دولت هدف نیست، بلکه وسیله است. این شاخص‌ها همه چیز را تغییر می‌دهد. وقتی که شما عالم مادی را محدود علم سیاست قرار ندادید و گفتید علاوه بر مادیات معنویات هم وجود دارد که می‌تواند در علم سیاست مورد بحث و بررسی قرار بگیرد؛ به خودی خود همه بحث‌ها و شاخصه‌های شما، کاملاً متفاوت می‌شود.

در علم سیاست غرب، اصلاً کاری به مسائل و احوال شخصی افراد و آنچه در خانه می‌گذرانند، ندارید و فقط با قدرت و زور می‌خواهید ضوابط و مقررات سیاسی را اعمال بکنید، ولی وقتی خواستید از وجدان دینی و فکری و مذهبی افراد استفاده بکنید،





در تقسیم‌بندی قدرت نرم و قدرت سخت، ما آمدم قدرت نرم را معرفی کردیم. با توجه به انقلابی که انجام دادیم، نشان دادیم که چیزی غیر از قدرت سخت هم وجود دارد، ولی این تقسیم‌بندی را غربی‌ها انجام دادند و چیز خوبی هم بود.

من در معرفی منابع قدرت، ده شاخص را برای این قدرت نرم که در جمهوری اسلامی نشان داده شده و به جامعه جهانی عرضه شده است، بیان کردم. این بدین معنا نیست که همین ده شاخص وجود دارد. ممکن است در طول زمان و در اثر تجربه، شاخص‌های دیگری هم ارائه بشود که حتی مهم‌تر و مؤثرتر از آنچه که ارائه کردیم باشد. بنابراین فعلاً دنبال شاخص نباشید. بعد از آن که شما حوزه و چارچوب فکری و مبانی و خود علم سیاست را تعریف کردید، بعد می‌توانید بروید بر اساس تجربیاتی که به دست می‌آورید، شاخص‌ها را بیان بکنید.

مثلاً یکی از شاخص‌هایی که من به عنوان منبع قدرت مطرح کردم، عنایات الهی است. بر اساس آیات شریفه قرآن، خداوند از سه طریق به ما قدرت می‌دهد: یکی این که راه را نشان می‌دهد: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» دوم اینکه پیروزی را برای مؤمنین تضمین می‌کند: «فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» سوم این که خود لشکریانش را برای یاری می‌فرستد: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى». این شاخصه‌ای است که دنیای سکولاریستی کاملاً با آن بیگانه است. وقتی آمدم قرآن را مبنا دیدیم و پایه‌های اعتقادی‌مان را باور داشتیم، طبیعتاً با شاخصه‌ها در دنیای غرب تفاوت دارد.

اخیراً یک بحثی کردم در مورد اتفاقات بعد از انتخابات دهم. گفتم علت شکست دشمن و شکست فتنه‌گران، هم در جنگ‌ها و توطئه‌های سخت‌افزاری‌اش و هم در توطئه‌های نرم‌افزاری که شما در انتخابات دیدید، وجود جامعه ولایی است. این جامعه ولایی آسیب‌پذیر نیست، یعنی «مردم ولایت‌مدار»، «وجود ولایت» و «مکتب ولایت». این سه عنصر که همان عناصر رهبری، مشارکت مردم و مکتب انقلابی است، یک جامعه ولایی را شکل می‌دهد، اما دشمنان این را در برخورد هایشان، در برنامه‌ریزی هایشان و در توطئه‌هایشان نتوانستند بفهمند و تا زمانی که این پیوند سه‌گانه در چنین جامعه‌ای وجود داشته باشد، این پیوند استحکام به این جامعه می‌دهد و آن را آسیب‌ناپذیر می‌سازد. واقعاً هم تجربه ۳۰ ساله نشان داده است که همه توطئه‌ها و همه فشارهای عظیمی که هر کدامشان کافی بود که یک جامعه قدرتمند را از جا در بیاورد، در این جامعه بی‌تأثیر بود.

فرهنگ پویا: به نظر می‌رسد در همه قلمروهای مرتبط با علوم سیاسی، کار یکسانی صورت نگرفته و اندیشه و فلسفه سیاسی بیشتر مورد توجه بوده و عرصه دیپلماسی به شکل حداقلی رها شده است. به جرئت می‌توان گفت بینش دینی

سیاست هم پا به پای مذهب کاملاً متفاوت می‌شود. بنابراین ما نباید قبل از آن که حوزه مطالعات سیاسی و اسلامی را تعریف بکنیم، دنبال شاخص باشیم. ابتدا باید ببینیم حوزه مطالعاتی در کجا قرار گرفته، بعد راجع به سیاست صحبت کنیم. یاد می‌آید که اول انقلاب وقتی بعضی از دانشجویان و اساتید گیر کرده بودند که به جای علم دولت چه کلمه‌ای بیاورند، گفتند علم اداره امور جامعه. سؤال من این بود که این دو تغییر چه فرقی می‌کند؟ مهم این است که سیاست جامعه را به چه صورت می‌خواهد اداره بکند و با چه هدفی. در قاموس مکتب سکولاریستی و مادی‌گرایی، البته تعریف‌های متفاوتی است در رابطه با این که وظیفه دولت چیست و چه اندازه می‌تواند دخالت بکند و وظیفه‌اش در زمینه تأمین امنیت و رفاه چیست و مسائلی از این قبیل. دولت هم دولت حداقلی است و هم دولت حداکثری که در مارکسیست وجود دارد، ولی در واقع از لحاظ هدف و وظیفه‌ای که در این جایگاه برای دولت قائل هستند، فرقی با هم ندارند؛ فقط اداره جامعه است. آیا

وقتی که شما عالم مادی را محدوده علم سیاست قرار ندادید و گفتید علاوه بر مادیات معنویات هم وجود دارد که می‌تواند در علم سیاست مورد بحث و بررسی قرار بگیرد؛ به خودی خود همه بحث‌ها و شاخصه‌های شما، کاملاً متفاوت می‌شود.

این اداره حداقلی یا حداکثری، بحثش جداست. حوزه مطالعاتی ما در سیاست از دیدگاه اسلامی، حوزه بسیار وسیعی است و این به این معنا نیست که ما مادیات یعنی دنیا را نادیده می‌گیریم، بلکه این را جزئی از آن حوزه مطالعاتی قرار می‌دهیم و لذا اندیشه‌هایی که در علم سیاست به کار برده شده، این اندیشه‌ها فارغ از اعتقادات و باورهای دینی و اهدافی که دین برای بشر و ما قائل شده نمی‌تواند باشد و این کارهایی است که در درجه اول باید به وسیله اندیشمندان حوزوی مشخص و برای آن مرز تعیین بشود. ما مسلماً می‌توانیم بسیاری از تجربیات غرب را استفاده بکنیم، خیلی مطالبی که در آن جا گفته شده است، می‌تواند مورد استفاده ما در تئوری‌پردازی قرار بگیرد و این طور نیست که از تجربیات آن‌ها استفاده نکنیم. یک نکته بسیار مهم این است که ما در اسلام نهاد تأسیسی نداریم، ولی نهاد انسانی داریم. به این معنا که در بدو بعثت پیغمبر تا امروز نیامده‌اند بگویند که نهاد حکومت و سیاست چه ساختار و شکلی دارد، بلکه با توجه به تجربه بشر و با توجه به توسعه جوامع، خیلی وقت‌ها از نهادهایی که برخاسته از تجربه بشر است، استفاده شده است. فرض کنید ما در اسلام چیزی به نام جمهوری در گذشته نداشتیم و مطرح نبوده است، ولی در قرن چهاردهم هجری می‌بینیم موضوعی به نام جمهوری مطرح می‌شود و انتخابات و این صورتی که هست. بنابراین باید شاخص‌ها را خلق کنیم. تنها چیزی که در خلق این شاخص‌ها باید مورد توجه قرار بگیرد، مسئله رعایت چارچوب ارزش‌های اسلام است و تا زمانی که این شاخص‌ها با ارزش‌های ما در اسلام و مبانی اسلامی تطبیق کند، حتی اگر از جامعه سکولاریستی و از غرب هم آمده باشد، نه تنها اشکالی ندارد که از آن بهره بگیریم؛ بلکه می‌توانیم این را حتماً مورد استفاده قرار بدهیم. مثلاً



جمهوری اسلامی ایران در خارج از کشور و اختلافات احتمالی این عناصر، لاقلاً یکی از مشکلات عرصه تبلیغ و صدور انقلاب بوده است. حتی در مواردی مبلغان، محافظه‌کاری نهاد دیپلماسی را مانع یا ترمز تبلیغ می‌دانند.

دکتر محمدی: این برمی‌گردد به این که مأموریت و رسالت سفیر همچنان همان تعریف را دارد که در جامعه جهانی به خصوص در غرب معنا می‌شود. سفیر به معنای رئیس حوزه نمایندگی در دو کشور و نماینده دولت است. سفیر خودش را مأمور دولت می‌داند با اختیارات و وظایف خاصی، در حالی که دیگران مبلغان اعزامی از حوزه‌های خودشان را دارای یک وظایف و رسالت‌های متفاوت می‌بینند. سفیر در چارچوب همان مطلبی که اشاره کردم، دنبال بهبود روابط با رئیس و دولت همان حوزه است، در حالی که آن‌ها در حال روابط با مردم هستند. بنابراین باید این مسئله یک زمانی حل بشود. من اعتقادم این است که می‌توان با ایجاد هماهنگی و تعریف درستی از مأموریت‌ها، به گونه‌ای که متناقض هم نباشند و در کار یکدیگر دخالت نکنند، مسئله را حل نمود؛ ولی واقعاً سفیر باید یک عنصر سیاسی باشد، نه دیپلمات. این دو با هم تفاوت اساسی دارد؛ یعنی یک عنصر سیاسی کسی است که واقعاً اهداف سیاسی نظام را که از اهداف اسلامی آن جدا نیست، دنبال می‌کند. اغلب سفیر ما دیپلمات هستند؛ یعنی درس دیپلماسی را خوانده‌اند؛ تازه بعد از سی سال. قبلاً این را هم نداشتند. ما افرادی را می‌فرستیم که درس دیپلماسی خوانده‌اند. ضمن این که مسلمان هستند و نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند و خانواده‌شان محجبه هستند؛ ولی واقعیت امر این است که سفیر برای پیشبرد اهداف اسلام مطلقاً ساخته نشوند و برای ساخته شدن، باید شرح وظایفشان را تعریف بکنیم تا ارتباطاتشان وسیع باشد.

فرهنگ پویا: آیا مشکل در فضای آموزش و پژوهش دیپلماسی است؟

دکتر محمدی: فراموش نکنید که وقتی سی سال پیش انقلاب به پیروزی رسید، وارث یک وزارت خارجه و دیپلماسی بودیم که کاملاً شاهنشاهی و طاغوتی بود و طبیعتاً مسئولان می‌بایست طاغوتی‌ها را حذف می‌کردند و به جای آن افرادی را می‌آوردند که بتوانند سیاست‌های جدید را اجرا کنند، ولی برای این موضوع فرصتی نداشتیم که دیپلمات مسلمان تربیت کرده باشیم. در نتیجه وزیر خارجه ما هر کس را که دم دستش بود، حالا مهندس یا پزشک، مجبور بود به جای آن‌ها به صورت جایگزین بفرستد و یک حالت عجله و دست‌پاچگی وجود داشت. از طرفی نمی‌شد که سفارت را بدون سفیر گذاشت. این امر منجر به این شد که عده‌ای که نه دیپلمات بودند و نه دیپلماسی اسلامی را مطالعه کرده بودند و نه از میراث اسلامی آگاهی داشتند، سفیر شوند. اغلب این موارد هم بر اساس روابط

برخی از دیپلمات‌های ما، بیش از یک کارمند معمولی نیست و از مسلمانی فقط نماز و روزه را می‌شناسند. با توجه به سابقه حضور شمار وزارت خارجه، وضعیت نهاد دیپلماسی را نسبت به انتظار اسلام و انقلاب چگونه ارزیابی می‌کنید؟

دکتر محمدی: چارچوب سیاست خارجی ما در قانون اساسی بر مبانی اسلامی ریخته شده است. وقتی قانون اساسی را می‌خوانیم، می‌بینیم از این لحاظ هیچ چیزی را کم نگذاشته است، ولی باید گفت متأسفانه در رأس دیپلماسی ما از آغاز دیپلمات‌های مسلمان بوده‌اند، ولی بینش اسلامی با آن معنای فکری و عقیدتی در آن‌ها خیلی عمیق نبود. هنوز هم ما این مشکل را داریم؛ یعنی دیپلمات‌های ما مسلمان هستند اهل نماز و روزه و اهل عبادات هستند، ولی دیپلماسی اسلامی هنوز حاصل نشده است، زیرا که در چارچوب دیپلماسی غربی تربیت شده و تجربه آموخته‌اند. ما فقط در حوزه دیپلماسی، کاری که صورت داده‌ایم این بود که سعی کردیم آن مسائلی که تحت عنوان مسائل تشریفات و پروتکل در دیپلماسی غربی مورد توجه هست، ولی مخالف ارزش‌ها و احکام و اصول فکری و عقیدتی ماست، آن‌ها را رعایت نکنیم و حضور پیدا نکنیم. این به این معنا نیست که ما آمده‌ایم و دیپلماسی اسلامی پیش بگیریم. من یک مثال می‌زنم. دیپلمات‌های ما مثل دیپلمات‌های غربی‌ها، رسالت اولیه خودشان را این می‌دانند که روابط جمهوری اسلامی را با دولتی که آن‌جا حضور دارند بهبود ببخشند؛ حال آن‌که دیپلماسی اسلامی ضرورتاً همه این نیست.

دیپلماسی اسلامی به این معناست که تو بتوانی از آن جایگاه به عنوان رسول و مروج انقلاب اسلامی و اسلام در میان جوامعی که در آنجا هستی، حداکثر بهره‌برداری را بکنی؛ یعنی در حقیقت اگر بخواهیم بین دیپلماسی عمومی و دیپلماسی رسمی در دیپلماسی اسلامی تقسیم‌بندی بکنیم، نود درصد اصالت یک دیپلمات، تماس با جامعه و مردم آن‌جا است و ده درصد مربوط به داشتن رابطه با دولت است، در حالی که نه دیپلمات‌های ما برای چنین رسالتی ساخته شده‌اند و نه

مروج هستند و نه فکر می‌کنند که چه نقشی دارند. بنابراین شما ملاحظه می‌کنید که دیپلمات‌های ما به صورت حرفه‌ای دیپلمات می‌شوند و گاهی هم تحت تأثیر همین افکار و اندیشه‌های غربی قرار می‌گیرند و خیلی از آن‌ها تأثیر گرفته‌اند و در مقابل این تهاجم فکری که غرب ایجاد کرده است، به جای این که با تهاجم فکری اسلامی بتوانند مقابله بکنند، منفعلانه برخورد می‌کنند و می‌توانم بگویم که نقش دیپلماسی اسلامی هنوز در این حوزه دیپلماسی بسیار و بسیار محدود و ضعیف است و ما دیپلمات مسلمان داریم، ولی دیپلماسی اسلامی نداریم.

فرهنگ پویا: تفکیک بین نمایندگان فرهنگی، تبلیغی و سیاسی





یک نکته بسیار مهم این است که ما در اسلام نهاد تاسیسی نداریم، ولی نهاد انسانی داریم.

یکی از شاخص‌هایی که من به عنوان منبع قدرت مطرح کردم، عنایات الهی است. بر اساس آیات شریفه قرآن، خداوند از سه طریق به ما قدرت می‌دهد.

وقتی آمدیم قرآن را مینا دیدیم و پایه‌های اعتقادی‌مان را باور داشتیم، طبیعتاً با شاخصه‌ها در دنیای غرب تفاوت دارد.

جامعه ولایی آسیب‌پذیر نیست، یعنی «مردم ولایت‌مدار» وجود ولایت و «مکتب ولایت»، این سه عنصر که همان عناصر رهبری، مشارکت مردم و مکتب انقلابی است، یک جامعه ولایی را شکل می‌دهد.

متأسفانه در راس دیپلماسی ما از آغاز دیپلمات‌های مسلمان بوده‌اند، ولی بینش اسلامی با آن معنای فکری و عقیدتی در آن‌ها خیلی عمیق نبود. هنوز هم ما این مشکل را داریم.



دیپلماسی اسلامی به این معناست که تو بتوانی از آن جایگاه به عنوان رسول و مروج انقلاب اسلامی و اسلام در میان جوامعی که در آنجا هستی، حداکثر بهره‌برداری را بکنی.

بود؛ یعنی مثلاً پسر خاله‌اش را می‌فرستاد. در نتیجه وزارت خارجه و دیپلماسی ما با این نوع ساختار شکل گرفت. البته بعداً دانشکده روابط بین‌الملل ایجاد کردند، ولی باز هم در همین دانشکده درس دیپلماسی غربی ارائه شد و هنوز تبیین نشده بود که دیپلماسی اسلامی چه چیزی است.

خاطر می‌آید که یکی از دیپلمات‌ها برای حضرت امام‌نامه‌ای نوشته بود که آقا تمام دیپلماسی و ارتباطات در محافل شب‌نشینی برگزار می‌شود در این محافل هم زن‌هایی حجاب‌هستند و هم مشروب می‌خورند و هم رقص وجود دارد. ما خودمان را از این حوزه محروم کرده‌ایم و در نتیجه صدمه می‌بینیم. چه باید بکنیم؟ امام می‌فرمایند: به درک اسلام باید رعایت بشود. موازین اسلامی باید رعایت بشود.

اخیراً دیپلمات‌ها یک محفلی با مقام معظم رهبری داشتند. ایشان به شدت از این که یکی از سفرا به کارمندانش گفته که بروید کراوات بزنید، چرا که باندانشن کراوات شخصیت‌تان پایین می‌آید، عصبانی شده بودند. بنابراین ما در حوزه دیپلماسی هنوز مشکل داریم.

فرهنگ پویا: حال که باید علوم سیاسی متحول شود، در روش‌شناسی مطالعات یا علوم سیاسی چه تحولی باید رخ دهد؟

دکتر محمدی: ما از لحاظ روش‌شناسی اصلاً مشکلی نداریم. واقعاً روش‌هایی که در غرب به کار برده شده، قابل استفاده و حمایت است. مهم آن است که آن‌ها را در حوزه مطالعاتی سیاست اسلامی تطبیق بدهیم. در آن‌جا هم سیستم قیاسی و سیستم استقرائی است. در جهان اسلام و در مبانی علوم اسلامی هم این دو روش وجود دارد و خیلی از این لحاظ تفاوتی وجود ندارد. همان‌طور که بیان کردم، آن‌ها ابتدا مبانی مکتبی‌اش را نگاه می‌کنند، ما هم باید دیدگاه خودمان را اول مشخص کنیم. آیا از نگاه رئالیستی می‌خواهیم نگاه بکنیم یا پوزیتیویستی که در مکتب اسلام کاملاً رد نشده است، ولی همه نگاه ما نگاه پوزیتیویستی نیست، بلکه بخشی می‌تواند پوزیتیویستی باشد و تجربه می‌تواند بخشی از مطالعات ما قرار بگیرد؛ ولی نه همه آن. بنابراین باز هم برمی‌گردیم به این که باید این کار با حوصله و تأمل انجام بشود، منتها ابتدا باید اول ما مبانی فکریمان را تبیین بکنیم بعد حوزه مطالعاتی‌مان را مشخص بکنیم و مفهوم سازی بکنیم. مفهوم‌سازی مسئله مهمی است.

خیلی از مسائلی که ما در جامعه خودمان داریم، اگر بخواهیم واژه لاتین برایش به کار ببریم، اصلاً باید آن را خلق بکنیم؛ مثلاً فرض کنید ما حکومت ولایت فقیه را در این‌جا مطرح کردیم. معنایی که در غرب برایش پیدا کردند، ولایت فقیه (Juris Province)

واقعاً این معنا را نمی‌دهد، منتها واژه دیگری ندارند. ما باید بتوانیم کلمه بسازیم، همان‌طور که رئالیزم را که یک کلمه لاتین است و در جهان اسلام هم با همین مفهوم به کار برده و فهمیده می‌شود. مفهوم‌سازی این واژه‌ها در علم سیاست بسیار مهم است و اصرار هم نداشته باشیم که مترادف لاتین را پیدا بکنیم، چون واقعیت قضیه این است که واژه‌سازی آن‌ها بر اساس مبانی سکولاریستی

خودشان است. ما باید بر اساس مبانی خودمان واژه‌سازی بکنیم.

فرهنگ پویا: برخی از پژوهشگران معتقدند که هیچ یک از نظریه‌های غربی جهان‌شمول نیست، بلکه همه بومی‌اند که با ادعای جهانی عرضه می‌گردند. شما این نظر را می‌پذیرید؟
دکتر محمدی: نه، همه ما بشر و مخلوق خدا هستیم و همه با یک فکر و فطرت غریزی و طبیعی و الهی خلق شده‌ایم؛ بنابراین همین‌طور که در مبانی معرفت‌شناسی برای همه انسان‌ها می‌توانیم چارچوب نظری داشته باشیم، در سیستم علم سیاست و حکومت هم می‌توانیم داشته باشیم. کما این که تشابه‌های خیلی زیادی هم وجود دارد و لذا آن‌ها هم بومی باقی نماندند. مثلاً این تفکیک قوا که در فرانسه اولین دفعه مطرح بود، مگر بومی باقی ماند؟ در اکثر کشورها حتی ما که انقلاب اسلامی کردیم، این تفکیک قوا وجود دارد.

فرهنگ پویا: انتقال که پیدا کرد؛ هم بومی شد و هم تغییر کرد؟

دکتر محمدی: تغییر نکرد؛ با شرایط آن جامعه تطبیق داده شد و این مسئله طبیعی است. شما وقتی یک نظریه جهانی ارائه می‌دهید، هر جامعه آن را بر اساس شرایط بومی و اقلیمی خودش تطبیق می‌دهد، ولی این به این معنا نیست که بومی باقی می‌ماند. اصلاً در علوم انسانی چیزی به نام نظریه بومی به آن معنا نمی‌توانیم داشته باشیم و نداریم که بگوییم این نظریه برای ایرانی‌ها ارائه شده است. من در جلسه اساتید در مورد بومی‌سازی در علوم سیاسی گفتم که این حرف بی‌معناست. ما بومی‌سازی نداریم. دین ما یک دین جهان‌شمول است که برای همه آمده است و حرف‌ها و نظریاتش برای همه جهان بشریت است و برای همه چیز هم نظر داده است. بنابراین ما باید این را کشف بکنیم و این نظریات هم جهانی است و واقعا هم معتقد هستیم که نظریات اسلامی در تمام جهان قابلیت اجرا دارد، منتها مسلماً با توجه به توان آن. مگر در مبانی قرآنی مان مطرح نمی‌کنیم که تعارض واقعی بین مستکبرین و مستضعفین است. الان امروز این مطلب عینیت پیدا کرده است. مگر نمی‌گوییم که نهایتاً روزی مستضعفین جهان بر کل دنیا حاکم می‌شوند؟ طبیعتاً این‌ها بومی نیست.

فرهنگ پویا: در علوم انسانی گاه نسبت به یک تجربه واحد، دو یا چند نظریه متفاوت ابراز شده است. سی سال تجربه انقلاب در مورد اسلامی کردن علوم در نگاه دو طیف از اساتید چنین وضعیتی را نشان می‌دهد. آیا اسلامی کردن علوم، طرحی شکست خورده است؟

دکتر محمدی: از لحاظ تئوری پردازی حتی نسبت به سی سال عقب هستیم. واقعیت این است که ما از اول انقلاب و با تجربه موفقیتی که به دست آورده‌ایم، می‌توانستیم تئوری پردازی بکنیم. البته می‌توانم بگویم به سهم خودم این کار را کردم؛ ولی متأسفانه

باید یک عنصر سیاسی باشد، نه دیپلمات. این دو با هم تفاوت اساسی دارد؛ یعنی یک عنصر سیاسی کسی است که واقعا اهداف سیاسی نظام را که از اهداف اسلامی آن جدا نیست، دنبال می‌کند.

ما از لحاظ روش‌شناسی اصلاً مشکلی نداریم. واقعا روش‌هایی که در غرب به کار برده شده، قابل استفاده و حمایت است. مهم آن است که آن‌ها را در حوزه مطالعاتی سیاست اسلامی تطبیق بدهیم.

دین ما یک دین جهان‌شمول است که برای همه آمده است و حرف‌ها و نظریاتش برای همه جهان بشریت است و برای همه چیز هم نظر داده است.

همکاران ما در این مورد کوتاهی کردند. آنچنان اسیر اندیشه‌ها و نظریات غرب بودند که نتوانستند خودشان را از تار و پود اندیشه‌های غربی جدا بکنند و بیایند سیستم اسلامی را ببینند و تئوری پردازی کنند. من همواره این شعر یادم می‌آید که:

طیران مرغ دیدی
تو ز پای بند شهوت
به درای تا ببینی
طیران آدمیت

ما متأسفانه بر اساس نگاه مادی گرایانه خودمان و آنچه را که غربی‌ها برای ما به ارمغان آوردند، نتوانستیم بفهمیم چگونه می‌توان پرواز کرد و معنویت را وارد دنیای سیاست کرد و چگونه می‌شود آن چیزی که گفته می‌شد که خدا مرده است را باطل بکنیم و بگوییم خدا حاضر است و ما را هم به حال خودمان وا نگذاشته است؟! این، چیزهایی است که می‌بایست بفهمند و آقایان هم نخواستند بفهمند یا نفهمیدند.

فرهنگ پویا: اگر ناکفته‌ای باقی مانده بفرمایید.

دکتر محمدی: من توصیه‌ام به همه دانش‌پژوهان این مؤسسه که به همه آن‌ها و به ویژه به بانی این مؤسسه حضرت آیت‌الله مصباح علاقه دارم، این است که این مؤسسه جایی است که بیشترین توقع و انتظار از آن می‌رود که بتواند این خلاء را در جامعه اسلامی در حوزه علوم انسانی پر کند و این امر نه تنها یک تکلیف و واجب کفایی که یک تکلیف و واجب عینی است که همه اندیشمندان با توجه به مطالعاتی که دارند، باید به این مسئله بپردازند.

